**Journal of Fiqh and Usul**

**HomePage:** https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 53, No. 4: Issue 127, Winter 2022, p. 151-170

**Online ISSN** 2538-3892 **Print ISSN** 2008-9139

**Receive Date:** 18-05-2020 **Revise Date:** 09-09-2020 **Accept Date:** 31-10-2020

**DOI:** https://doi.org/10.22067/jfu.v54i1.86949 **Article type:** Original Research

# Critique of the idea of the sanctity of listening to backbiting

**Hamid Reza Kamel Nawab**, Professor of higher levels of Khorasan seminary and PhD student in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad

**Email**: h.kamelnavab@mail.um.ac.ir

## Abstract

Since the Holy Shari'a has highly respected the honor of individuals, it has also made various rulings to support it. One of these rulings is the unlawfulness of backbiting. The issue of hearing backbiting is one of the issues that, although it has been raised for a long time, has been less addressed. Some scholars have cited a number of rational and narrative arguments to prove the unlawfulness of listening to backbiting. According to the author's findings, none of these evidences, even the most up-to-date ones, cannot prove the unlawfulness of listening to backbiting. This article includes jurisprudential innovations in various ways, the most important of which is reliance on a rational reason to prove the impossibility of the unlawfulness of listening in backbiting. Of course, that listening to backbiting is not unlawful means that listening to backbiting is not forbidden just because it is listening to backbiting, and this does not contradict the fact that listening to backbiting is forbidden due to the correspondence of other titles on it.

**Keywords**: listening to backbiting, backbiting, assisting in backbiting, consent to haram(something unlawful), auditory sin

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۳ ـ شماره ٤ – شماره پیاپی ۱۲۷ـ زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۷۰ - ۱۵۱

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲

شـاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۹ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۶/۱۹ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۰

**DOI:** https://doi.org/10.22067/jfu.v54i1.86949

**نوع مقاله: پژوهشی**

# نقد انگارۀ حرمت گوش‌سپاری به غیبت

**حمیدرضا کامل نواب**

استاد سطوح عالی حوزه علمیه خراسان و دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد

**Email**: h.kamelnavab@mail.um.ac.ir

## چکیده

ازآنجاکه شارع مقدس عِرض افراد را بسیار محترم شمرده، احکام مختلفی نیز برای حمایت از آن جعل کرده است. یکی از این احکام، حرمت غیبت است. مسئلۀ استماع غیبت ازجمله مسائلی است که گرچه از دیرباز مطرح بوده، ولی کمتر به آن پرداخته شـده اسـت. برخی از محققان برای اثبات حرمت اسـتماع غیبت، ادلۀ عقلی و نقلی متعددی ذکر کرده‌اند. بر اساس یافته‌های نگارنده هیچ‌کدام از این ادله حتی به‌روزترین آن‌ها توان اثبات حرمت اسـتماع غیبت را ندارد. این نوشـتار از جهات مختلفی شـامل نوآوری‌های فقهی اسـت که مهم‌ترین آن تمسک به دلیل عقلی برای اثبات عدم امکان حرمت استماع غیبت است. البته حرام‌نبودن استماع غیبت بدین معناست که استماع غیبت به خودی خود حرمت ندارد و این با حرام‌بودن استماع به‌سبب انطباق عناوین دیگر بر آن منافاتی ندارد.

**واژگان کلیدی:** استماع غیبت، اعانه بر غیبت، رضایت به حرام، گناه شنیداری.

## مقدمه

با تتبع در متون دینی و در راستای تأکید روح شریعت به اینکه انسان خلیفۀ خدا[۱] و اشرف مخلوقات[۲] است، می‌توان به‌دلایل اهتمام شارع به اموری چون جان، مال[۳] و آبروی انسان پی برد تا جایی که در نظر وی حرمت انسان بالاتر از حرمت کعبه ارزش‌گذاری شده است. [٤]

بر این اسـاس، غیبت یکی از رفتارهایی اسـت که شـرع مقدس آن را حرام دانسته و در قرآن با تشبیه بسیار ویژه، قباحت و زشـتی این رفتار را بیان کرده اسـت. آنجا که می‌فرماید: وَ لا یَغْتَبْ بَعْضُـکُمْ بَعْضـاً أَیُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً فَکَرِهْتُمُوهُ (حجرات: ۱۲).

باتوجه‌به صـراحتی که آیۀ مذکور و روایات دربارۀ حرمت غیبت دارد (طوسی، الامالی، ۵۳۷؛ ابن‌بابویه، الفقیه، ۱۵/٤؛ حرعاملی، ۲۸۳/۱۲)، مجالی برای سخن و تشکیک در حرمت غیبت وجود ندارد و لذا اجماع فریقین بر این حکم، مسـتقر شــده (علامه حلی، منتهی المطلب، ۳۸۲/۱۵؛ ابوحبیب، ۲۸۰؛ بیهقی، ۲٤۵/۱۰ تا ۲٤۷؛ غزالی، ٤۲۹/۳)، بلکه از ضروریات دین به شمار آمده است (خوئی، مصباح الفقاهة، ۳۱۸/۱). آنچه که مجال واسعی برای بحث و کنکاش فقهی دارد، مسئلۀ استماع غیبت است؛ زیرا هرچه که به عقب بر می‌گردیم از آن کمتر اثری در متون فقهی به چشم می‌خورد.

در تمام آثاری که تاریخچۀ این بحث مطرح شـده اسـت، علامه یا فقهای متأخر از ایشـان به‌عنوان اولین قائل به حرمـت اســتمـاع ذکر شــده (طباطبائی، ۲۶۱؛ حســینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۲۱۹/۱۲؛ شــهیدی‌پور، جلســۀ محرمات)؛ ولی بر اساس یافته‌های نگارنده در میان فقها اولین کسی که مسئلۀ حرمت استماع غیبت را مطرح کرده، ابوالصـلاح حلبی در قرن پنجم هجری است (۲۸۰) و بعد از ایشان، ابن‌سعید در قرن هفتم هجری در دو قسمت از کتاب خود (حلی، الجامع للشـرائع، ۳۹۸ و ٦۲۵) و بعد از ایشان، علامه حلی در قرن هشتم هجری است. وی در

---

۱. وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلیفَةً قالُوا أَتَجْعَلُ فیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لاتَعْلَمُون (بقره: ۳۰)؛ (به‌خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشـتگان گفت: من در روی زمین، جانشـینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد». فرشـتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسـی را در آن قرار می‌دهی که فسـاد و خون‌ریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم وجود داشتند نیز به فساد و خون‌ریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم». پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۲. وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّـلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضـیلا (اسراء: ۷۰)؛ ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و آن‌ها را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزي‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم.

۳. فَضَـالَةُ عَنْ عَبْدِاللَّهِ‌بْنِ‌بُکَیْرٍ عَنْ أَبِي‌بَصِـیرٍ عَنْ أَبِي‌جَعْفَرٍ(ع) قَالَ کَانَ رَسُولُ‌اللَّهِ(ص) یَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ: سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فِسْقٌ وَ قِتَالُهُ کُفْرٌ وَ أَکْلُ مَالِهِ مَعْصِیَةٌ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ کَحُرْمَةِ دَمِهِ؛ پیامبر(ص) می‌فرمایند: دشنام‌گویی به مؤمن، فسق و جنگ با او، کفر و خوردن مالش، معصیت و حرمت مالش مانند حرمت خون اوست (اهوازی، ۱۱).

٤ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِـيَ‌اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَـعْدُبْنُ‌عَبْدِاللَّهِ عَنْ یَعْقُوبَ‌بْنِ‌یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِبْنِ‌عِیسَـی عَنْ إِبْرَاهِیمَ‌بْنِ‌عُمَرَ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ: الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْکَعْبَةِ؛ امام صادق(ع) می‌فرمایند: مؤمن حرمتش بیشتر از کعبه است. (ابن‌بابویه، الخصال، ۲۷/۱).

رُوِيَ أَنَّ رَسُـولَ‌اللَّهِ(ص) نَظَرَ إِلَی الْکَعْبَةِ فَقَالَ مَرْحَباً بِالْبَیْتِ مَا أَعْظَمَکَ وَ أَعْظَمَ حُرْمَتَکَ عَلَی‌اللَّهِ وَ وَاللَّهِ لَلْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنْکَ لِأَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْکَ وَاحِدَةً وَ مِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةً مَالَهُ وَ دَمَهُ وَ أَنْ یُظَنَّ بِهِ ظَنَّ السَّـوْءِ؛ روایت شـده اسـت که پیامبر اکرم(ص) نگاه کردند به کعبه پس فرمودند: مرحبا به کعبه! چقدر عظیم هسـتی و چقدر حرمت تو برای خدا عظیم اسـت، ولی به خدا قسـم مؤمن حرمتش از تو بیشتر است به‌خاطر اینکه خدا نسبت به تو یک چیز را حرام کرده و نسبت به مؤمن سه چیز را حرام کرده؛ مالش و خونش و گمان بد نسبت به او) (فتال نیشابوری، ۲۹۳/۲).

دو کتاب خود تصریح به حرمت استماع غیبت کرده است (علامه حلی، تحریرالاحکام الشرعیة، ٢٦٠/٢؛ همو، منتهی المطلب، ٣٨٣/١٥)، البته قبل از ابن‌سعید، ورام‌بن‌ابی‌فراس در کتاب اخلاقی خود این مطلب را آورده است (١١٩/١).

با فاصلهٔ زمانی زیادی پس از علامه، شهید ثانی در قرن دهم به تبیین مفصل‌تری از این بحث پرداخته (کشف الریبة، ٢٩١) و به‌تدریج ادلهٔ حرمت استماع غیبت به کتب فقهی ورود پیدا کرده است (همو، مسالک الافهام، ٤١٦/٢؛ مجلسی، روضة المتقین، ٥٠١/٥؛ فیض کاشانی، ٢٥/٢؛ بحرانی، ١٥٩/١٨؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ٢١٩/١٢؛ کاشف الغطاء، جعفر، ٢١٩/١٢؛ کاشف الغطاء نجفی، انوارالفقاهة، ٣٢٧/٤؛ همو، کشف الغطاء، ٤٠/٦؛ صاحب‌جواهر، ٧١/٢٢؛ آل کاشف الغطاء، سؤال و جواب، ١٣٨؛ همو، وجیزة الاحکام، ١٣/٢؛ اراکی، ٢٣١؛ سبزواری، ١٢٨/١٦؛ صدر، ماوراء الفقه، ١٢٣/٣) و حتی بعضی قائل به کبیره‌بودن استماع غیبت شده اند (لاری، ١٨٠/١؛ قزوینی، ٢٨٦/٢؛ آل کاشف الغطاء، احکام المتاجر، ١٨٦)، گرچه محل مناقشه واقع شده است (انصاری، ٣٥٩/١؛ سبزواری، ١٢٨/١٦؛ خمینی، ٤٤٧/١).

نظریهٔ مقابل آن، یعنی مسئلهٔ نبودن حرمت استماع غیبت در قرن سیزده محل توجه مجاهد طباطبائی حائری قرار گرفت (طباطبائی، ٢٦١) و پیروِ ایشان بزرگان دیگری نیز قائل به این نظریه شده‌اند (خوئی، مصباح الفقاهة، ٣٥٧/١؛ تبریزی، ٢١٠/١؛ طباطبائی قمی، الدلائل، ٢٩٩/٤؛ همو، عمدة المطالب، ٢٨٦/١؛ سیستانی، ٩٦/٩/٣٠)

بررسی دلایل اختلاف‌نظر در آرای فقها و نبودن پژوهشی مستقل در این زمینه، نگارنده را بر این داشته است که به‌تبیین دقیق این مسئله در تمام جهات بپردازد.

## ١. مفهوم‌شناسی

### ١. ١. مفهوم غیبت

غیبت در لغت، مصدر از مادهٔ (غاب، یغیب، غیاباً و غیبة) است (صاحب‌بن‌عباد، ١٤٤/٥) و به‌معنای بیان عیوب و بدی‌های شخص است (جوهری، ١٩٦/١). در اصطلاح نیز میان فقها اختلافاتی وجود دارد (صدر، ماوراء الفقه، ١٠٣/٣)؛ اما غالباً آن را به‌معنای بیان عیوب واقعی پنهان شخص در غیاب او تفسیر کرده‌اند (عاملی، الاصطلاحات الفقهیة، ٣٩). البته بعضی، بیان عیوب آشکار به‌قصد تنقیص را نیز داخل در معنای غیبت دانسته‌اند (مشکینی، ٣٩).

### ١. ٢. مفهوم استماع و تفاوت آن با سماع

باتوجه‌به اینکه در بعضی از ادله و کلمات فقها عنوان «سماع» مطرح شده، این موضوع از اهمیت خاصی برخوردار است. در ارتباط با تفاوت میان این دو، دو نظر است: بعضی معتقدند شنیدن یا از روی اراده و اختیار است که به آن استماع گفته می‌شود و یا غیراختیاری که سماع نام دارد، پس استماع به‌معنای گوش‌فرادادن و سماع به‌معنای

شنیدن است (هاشمی شاهرودی، ۱/٤٥٤).

بعضی از محققان سماع را اعم از استماع دانسته‌اند؛ یعنی قائل شده‌اند که استماع به‌معنای گوش‌فرادادن و سماع اعم از شـنیدن و گوش‌فرادادن اسـت (مطهری، ۲۷۲/۱؛ اشـرفی شـاهرودی، سایت مدرسهٔ فقاهت) و همین به نظر صـحیح می‌رسـد؛ زیرا بعضـی از لغویان سـماع را به‌معنای رسیدن اصوات به گوش دانسته‌اند (ابن‌منظور، ۱٦۲/۸؛ جوهری، ۲۲۱/۱۱) و این تعبیر طبعاً اعم از ارادی و غیرارادی اسـت، لذا کلام لغویان نیز همین معنا را تأیید می‌کند. افزون بر آنکه بعضی از لغویان به صحت معنای فوق تصریح کرده‌اند (فیومی، ۲۸۹/۲).

## ۲. امکان تعلق حکم به سماع

باتوجه‌به دو نظری که دربارهٔ تفاوت میان سـماع و اسـتماع بیان شـد، معلوم می‌شود که اگر نظر اول را بپذیریم، طبعاً امکان ندارد که حکم شـرعی به سـماع تعلق گیرد؛ زیرا موضوع احکام شرعی، افعالی است که تحت اختیار مکلف باشد، در صورت پذیرش نظر دوم، امکان تعلق حکم به سماع نیز ممکن است؛ زیرا باتوجه‌به این نظر، سماع مشترک معنوی میان شنیدن اختیاری و شنیدن بدون اختیار می‌شود و به اعتبار مصداق اختیاری، قابلیت تعلق حکم را دارد.

بر این اساس اینکه بعضی از بزرگان افزون بر حرمت استماع، حرمت سماع را پذیرفته (آل کاشف الغطاء، سؤال و جواب، ۱۳۸؛ همو، وجیزة الاحکـام، ۱۳/۲) یا اینکه بعضـــی مطلقاً امکان تعلق حکم به ســـماع را انکار کرده‌اند (صـاحب‌جواهر، ۷۱/۲۲)، صـحیح نیست؛ مگر اینکه صاحب‌جواهر بر اساس مبنای اخصِ سماع این‌چنین حکم کرده باشد.

## ۳. تحریر محل نزاع

محل نزاع، حرمت اسـتماع و گوش‌سـپاری به غیبت با قطع‌نظر از عروض هر عنوان دیگری اسـت؛ یعنی آیا استماع غیبت از این جهت که اسـتماع غیبت است، حرام است یا خیر؟ زیرا همان طور که خواهد آمد بسیاری از بزرگان در این مبحـث به ادله‌ای تمســک کرده‌اند که حرمت اســتماع را به جهات دیگری اثبات می‌کند و این درحقیقت غلط است؛ زیرا ممکن است بسیاری از مباحات در بعضی از مواقع باتوجه‌به عناوین دیگری حرمت پیدا کنند ولی این به مباح‌بودن آن لطمه‌ای نمی‌زند. لذا این مسـئله ازجمله مسـائلی اسـت که در بررسـی ادلهٔ حرمت استماع غیبت باید به‌طور جدی دقت شـود و باتوجه‌به این مطلب حتی بعضـی از بزرگان که ازجمله قائلان اولیهٔ حرمت استماع غیبت شـمرده شده‌اند، از این دایره خارج می‌شوند؛ برای مثال شهید ثانی ازجمله کسانی است که از ایشان در شمار قائلان به حرمت استماع غیبت نام برده می‌شود، درحالی‌که ایشان استماع غیبت را از باب رضایت به فعل حرام و تشویق به آن، حرام می‌داند (شهید ثانی، رسائل، ۲۹۱).

موضـوع سخن نیز بررسی حکم استماع غیبت در فرض حرمت بیان آن برای غیبت‌کننده است وگرنه در مواردی

که غیبت برای غیبت‌کننده جایز باشـد، بر اسـاس نظر مشـهور متأخران، شنیدن آن برای مستمع نیز جایز خواهد بود (اراکی، ٢٣١؛ سبزواری، ١٢٨/١٦؛ انصاری، ٣٥٩/١).

## ۴. نقد ادلهٔ حرمت استماع

قائلان به حرمتِ استماع غیبت به ادلهٔ مختلفی تمسک کرده‌اند که در ادامه به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

### ٤. ١. ادلهٔ نقلی

ادله‌ای که برای حرمت اسـتماع غیبت به آن استدلال شده، ادله‌ای است که یا مستقیماً به این مسئله پرداخته و یا ادله‌ای است که غیرمستقیم با این مسئله مرتبط است.

#### ٤. ١. ١. دستهٔ اول: روایاتی که مستقیماً بر حرمت استماع دلالت دارد.

دستهٔ اول نُه روایت به شرح ذیل است:

١. پیـامبر اکرم(ص) می‌فرمـاینـد: سـامع غیبت یکی از غیبت‌کنندگان اسـت[١] (علامه حلی، منتهی المطلب، ٣٨٣/١٥) یا اینکه می‌فرمایند: شنونده یکی از غیبت‌کنندگان است[٢] (شهید ثانی، رسائل، ٢٩١).

٢. پیامبر اکرم(ص) می‌فرمایند: ساکت، شریک غیبت‌کننده است[٣] (ورام، ١١٩/١).

٣. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: پیامبر(ص) نهی کرده‌اند... از غیبت و شنیدن آن... [٤] (ابن‌بابویه، الفقیه، ٧/٤)

٤. حضرت علی(ع) می‌فرمایند: شنوندهٔ غیبت یکی از غیبت‌کنندگان است[٥] (شهید ثانی، رسائل، ٢٩١).

٥. امام صادق(ع) می‌فرمایند: غیبت کفر است و مستمع آن و راضی به آن مشرک است. سؤال شود که اگر چیزی بگوید که در آن شخص نیست؟ پس فرمودند: آن، بهتان است[٦] (نوری، ١٣٣/٩).

٦. پیامبر اکرم(ص) می‌فرمایند: هرکس بشـنود غیبت را و غیرت نورزد، مانند کسی است که غیبت کرده است و هرکسی غیبتی را از برادر مؤمنش رد کند، برایش هفتاد حجاب از آتش می‌شود[٧] (همو).

٧. پیامبر اکرم(ص) می‌فرمایند: آباد نشده است مجلسی با غیبت مگر اینکه از دین خراب شده است، پس گوش های خودتان را از شـنیدن غیبت منزّه بدارید؛ چراکه گوینده و شـوندهٔ غیبت شـریک در گناه هستند[٨] (فتال نیشابوری، ٤٧٠/٢).

---

١. قال رسول‌اللّه(ص): «السامع للغیبة أحد المغتابین».

٢[٢]. قال رسول‌اللّه(ص): «المستمع احد المغتابین».

٣. قال رسول‌الله(ص): «الساکت شریک المغتاب».

٤. علی‌بن‌ابی طالب(ع) قال: نهی رسول‌الله(ص)... عن الغیبة و الاستماع إلیها... .

٥. قال علي(ع): السامع للغیبة أحد المغتابین.

٦. عن أبي‌عبداللّه(ع) أنه قال: الغیبة کفر و المستمع لها و الراضي بها مشرك قلت: فان قال: ما لیس فیه فقال: ذاك بهتان.

٧. عن النبی انّه قال من سمع الغیبة و لم یغیر کان کمن اغتاب و من ردّ عن عرض أخیه المؤمن کان له سبعون ألف حجاب من النار.

٨. عن النبي(ص): ما عمر مجالس (مجلس) بالغیبة الّا خرب من الدین فتنزهوا اسماعکم من استماع الغیبة فان القائل و المستمع لها شریکان في الاثم.

۸. از امیرالمؤمنین(ع) روایت شده که ایشان نگاه کردند به شخصی که از دیگری نزد فرزند ایشان امام حسن غیبت می‌کرد، پس حضرت فرمودند: ای فرزندم! منزّه بدار گوشت را از مثل این؛ چراکه او نظر کرد به بدترین چیزی که در ظرفش داشت و آن‌را در ظرف تو خالی کرد[1] (مفید، الاختصاص، ۲۲۵).

۹. زمانی که پیامبر اکرم(ص) شخصی را راجع به زنا رجم کرد، شخصی به دیگری گفت: این شخص قصاص شد همان طور که سگ قصاص می‌شود، پس پیامبر اکرم(ص) مرداری را نزد آن‌ها بردند پس به آن‌ها گفتند: از این مردار بخورید. آن‌ها گفتند: از این مردار بخوریم؟! پیامبر فرمودند: آنچه که از بردارتان به شما رسید از این مردار متعفن‌تر بود[2] (ورام، ۱۱٦/۱).

ازآنجایی‌که غیر از یک روایت، تمام روایات مذکور به‌صورت مرسل به ما رسیده است، امکان تمسک به هیچ یک از آن‌ها وجود ندارد و مجالی برای صحبت از وجه دلالت و اشکالات دلالی آن‌ها نیست.

روایتی که به‌طور مستند ذکر شده، روایت سوم است که بخشی از حدیث مشهور به «مناهی النبی(ص)» است و سند این روایت نیز از طریق صدوق به شعیب‌بن‌واقد[3] و از جهت خود شعیب مخدوش است؛ زیرا حمزةبن‌محمد (خوئی، معجم رجال الحدیث، ۲۸۱/٦) و عبدالعزیزبن‌محمد (همان، ۳٤/۱۰) مجهول‌اند و شعیب‌بن‌واقد (همان، ۳٤/۹) نیز توثیق نشده است.

بعضی خواسته‌اند اعتبار این روایات را بر اساس عمل مشهور (قزوینی، ۲۸۵/۲؛ روحانی، منهاج الفقاهة، ۷۰/۲؛ لاری، ۱۸۰/۱)، حصول استفاضه (آل کاشف الغطاء، احکام المتأجر، ۱۸٦؛ خمینی، ٤٤٤/۱؛ مکارم شیرازی، ۲۹۳؛ روحانی، فقه‌الصادق، ۳۸۸/۱٤)، مضامین خاصِ موجب وثوق به صدور (سبحانی تبریزی، ٦۲٤) یا تعبیر به «قال» در برخی مراسیل (خمینی، ٤٤۳/۱) اثبات کنند، ولی هیچ‌کدام از این چهار روش در این مقام کارآمد نیست.

توضیح ضعف چهار طریق مذکور این است که؛ اولاً باتوجه‌به پیشینه‌ای که برای این مطلب بیان شد، اصلاً شهرتی محقق نشده تا جابر ضعف سند باشد؛ ثانیاً ادعای استفاضهٔ اخبار ضعیفه زمانی می‌تواند سبب قطع اجمالی به صدور بعضی از آن‌ها شود که احراز کنیم سند اخبار از آخرین راوی تا امام(ع) مستقل و بدون اشتراک است، اما اگر در برخی طبقات، سند اخبار به یک راوی رسیده و مشترک شود یا حتی احتمال اشتراک باشد، نه‌تنها قطع بلکه اطمینان به صدور بعض نیز حاصل نخواهد شد؛ زیرا حتی کمترین حد استفاضه یعنی تعدد راوی در تمام طبقات

---

۱. قال نظر أمیرالمؤمنین(ع) الی رجل یغتاب رجلاً عند الحسن ابنه(ع) فقال: یا بني نزّه سمعك عن مثل هذا فانه نظر الی اخبث ما في وعائه فافرغه في وعائك.

۲. و لمّا رجم رسول‌اللّه(ص) الرّجل في الزّنا قال رجل لصاحبه هذا اقتصّ کما یقتصّ الکلب فمرّ النّبي(ص) معهما بجیفة فقال لهما أنهشا منها فقالا یا رسول‌اللّه ننهش جیفة فقال ما أصبتما من أخیکما أنتن من ذلك.

۳. طریق صدوق به شعیب‌بن‌واقد به شرح ذیل است:

ما کان فیه عن شعیب‌بن واقد في المناهي فقد رویته عن حمزةبن‌محمّدبن أحمدابن‌جعفربن‌محمّدبن‌زیدبن‌عليّ‌بن‌الحسین‌بن‌عليّ‌بن‌أبي‌طالب(ع) قال: حدّثني أبوعبداللّه عبدالعزیزبن‌محمّدبن‌عیسی الأبهريّ قال: حدّثنا أبوعبداللّه محمّدبن‌زکریّا الجوهريّ الغلابيّ البصريّ قال: حدّثنا شعیب‌بن واقد قال: حدّثنا الحسین‌بن‌زید، عن‌الصادق جعفربن‌محمّد، عن أبیه، عن آبائه، عن أمیرالمؤمنین عليّ‌بن‌أبي‌طالب(ع) (ابن‌بابویه، الفقیه، ٥۳۲/٤).

(وگرنه حتی اگر در یک طبقه هم راوی واحد باشد، خبر واحد می‌شود)، رعایت نشده است. افزون بر این بر فرض که قطع به صدور بعضی از این روایات حاصل شود، احتمال دارد که قیدی در این روایات مذکور بوده که به دست ما نرسیده است؛ مثلاً استماع غیبت فقط در فرض رضایت حرام بوده یا... و چون وثاقت راویان ثابت نیست، اصل نبودن خطا و نسیان و... جاری نمی‌شود تا مقدمهٔ جریان اصالةالاطلاق شود، پس هیچ حکمی با این روایات برای نفس استماع اثبات نمی‌شود (تبریزی، ٢١٠/١). به‌عبارت‌دیگر، ازآنجایی‌که اصول مذکور از اصول عقلائی به شمار می‌آیند، با رجوع به سیرهٔ عقلا در می‌یابیم که آن‌ها اصول مذکور را فقط در اخبار ثقات جاری می‌دانند نه مطلق اخبار، لذا نمی‌توان نبودن قید را در اخبار مذکور اثبات کرد.

ثالثاً تنها روایتی که بعضی از طریق متن آن خواسته‌اند به اطمینان به صدور آن برسند، روایت مناهی‌النبی(ص) است (سبحانی تبریزی، ٦٢٤) که آن هم العهدة علی مدّعی‌ها؛ چراکه قوت مضمون این‌چنینی در آن یافت نمی شود.

رابعاً تعبیر به «قال» در روایتِ اختصاص نیز خصوصیتی برای آن ایجاد نمی‌کند، زیرا بر فرض که مرسلات جزمیه شیخ صدوق (ربانی بیرجندی، ٣٤١) را بپذیریم، شیخ مفید به‌خلاف شیخ صدوق که صرفاً محدث بود، اهل اجتهاد بوده و ممکن است مبانی ایشان در حجیت اخبار با مبانی ما متفاوت باشد. افزون بر اینکه در آن روایت به امام مجتبی(ع) مطلبی نسبت داده شده که با ساحت عصمت ایشان ناسازگار است (خمینی، ٤٤٣/١؛ خوئی، مصباح‌الفقاهه، ٣٥٨/١).

نتیجه تا اینجا این می‌شود که هیچ‌یک از روایاتی که مستقیماً به مسئلهٔ استماع پرداخته‌اند، قابل استفاده برای اثبات حرمت استماع نیست.

### ٤. ١. ٢. دستهٔ دوم: روایاتی که غیرمستقیم بر حرمت استماع دلالت دارد.

دستهٔ دوم، هفت طائفه از ادله است:

١. ادله‌ای که بر حرمت غیبت دلالت دارد (طوسی، الامالی، ٥٣٧؛ ابن‌بابویه، الفقیه، ١٥/٤؛ حرعاملی، ٢٨٣/١٢). بعضی قائل به این هستند که نفس ادله‌ای که بر حرمت غیبت دلالت دارد بر حرمت استماع آن نیز دلالت دارد و این به سه بیان است:

بیان اول. استماع غیبت در معنا، همان غیبت است؛ زیرا تصدیق غیبت نیز غیبت به شمار می‌رود (شهید ثانی، رسائل، ٢٩١؛ مجلسی، مرآة العقول، ٤١٢/١٠). جواب این بیان این است که ادعای بدون دلیل است (طباطبائی، ٢٦١).

بیان دوم. وقتی گفتن و بیان غیبت حرمت دارد، طبعاً شنیدن آن نیز حرمت دارد زیرا قول منکَر است (همو). پاسخ این است که سخنان منکرِ زیادی وجود دارد که گفتن آن حرام است ولی شنیدن آن حرام نیست؛ مثل اینکه انسان بشنود کسی به دیگری فحش و ناسزا می‌دهد یا اینکه او را مسخره می‌کند یا اینکه دروغ می‌گوید (همو؛

طباطبائی قمی، الدلائل، ۳۰۰/۴).

بیان سوم. ازآنجایی‌که غیبت متقوّم به دو رکن است و تا غیبت‌کننده و مستمع آن نباشند، غیبت محقق نمی‌شود، ادلۀ حرمت غیبت شامل مستمع نیز می‌شود همان طور که حرمت بیع، مشتری را نیز در بر می‌گیرد (لاری، ۱۸۰/۱؛ شهیدی تبریزی، ۹۳/۱؛ نجفی تبریزی، ۱۵۸).

اشکال این بیان نیز این است که در اصول در جای خودش ثابت شده که متلازمین در وجود، متلازم در حکم نیستند (انصاری، مطارح، ۵۷۳/۱؛ آخوند خراسانی، ۱۳۲؛ هاشمی شاهرودی، ۲۹۴/۲)؛ یعنی درست است که تحقق غیبت در خارج بدون وجود مستمع امکان ندارد، ولی این دلیل نمی‌شود که استماع غیبت نیز حرام باشد (روحانی، فقه الصادق، ۳۹۰/۱۴). افزون بر آن اگر این‌طور بود، استماع غیبت به‌سبب ردکردن نیز جایز نبود، درحالی‌که بسیار از قائلان به حرمت استماع، قائل به جواز استماع به‌سبب رد هستند (خوئی، مصباح الفقاهه، ۳۶۰/۱).

به‌نظر نگارنده قیاسِ محل کلام به مسئلۀ بیع نیز صحیح نیست؛ زیرا در مثال مذکور اگر مقصود از حرمت، حرمتِ وضعی باشد به‌سبب این است که ازآنجایی‌که معاملات معاوضه هستند، اثر معامله باید برای هر دو طرف باشد و نمی‌توان مثلاً قائل شد معامله نسبت به بائع صحیح و نسبت به مشتری باطل است یا بالعکس و اگر دلیلی اثرِ وضعی معامله را نسبت به یکی از طرفین معامله نفی کرد برای هر دو طرف نفی می‌شود. مسئلۀ غیبت و استماع آن، این‌چنین نیست و این محذور عقلی را ندارد و اگر مقصود، حرمتِ تکلیفی است، در بسیاری از موارد، معامله برای یکی از دو طرف حرام و برای دیگری مباح است؛ مانند شخصی که به‌قصد استفادۀ حرام از مبیع آن را به دیگری می فروشد که در این صورت فروشِ بایع حرام ولی خریدِ مشتری حرام نیست.[۱]

۲. ادله‌ای که بر حرمت رضای به فعل حرام دلالت دارد (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۷۰/۶).

اولین کسی که به‌صراحت استدلال به این طائفه از روایات را بیان کرده، میرزای شیرازی در حاشیه‌اش بر مکاسب است. ایشان حرمت استماع را به این جهت که شخصِ مستمع راضی به عمل مغتاب است، ثابت کرده است (۱۱۸/۱) و بعد از ایشان دیگران نیز تبعیت کرده‌اند (قزوینی، ۲۸۶/۲)، البته از کلمات شهید ثانی نیز این وجه برداشت می‌شود.[۲]

در همین راستا بعضی به آیۀ «إِنَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشیعَ الْفاحِشَةُ فِی الَّذینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (نور: ۱۹) تمسک کرده و گفته‌اند: چون مستمع داخل در کسانی است که

۱. شاهد بر این مطلب این است که ادله‌ای که بزرگان برای حرمت عمل بائع بیان کرده‌اند مثل اعانه بر اثم، در حق مشتری صادق نیست. (انصاری، ٦٦/١).

۲. ایشان بعد از اینکه روایت «السامع للغیبة احدالمغتابین» را ذکر می‌کنند، می‌فرمایند: مراده السّامع على قصد الرّضا و الإیثار لا على وجه الاتّفاق و مع القدرة على الإنكار و لم یفعل و وجه كون المستمع و السامع على ذلك الوجه مغتابین مشاركتهما للمغتاب في الرّضا و تكیّف ذهنهما بالتّصور المذمومة التي لا تبتغى و ان اختلفا في انّ أحدهما قائل و الأخر قابل لكن كل واحد منهما صاحب آله علیه. (شهید ثانی، رسائل، ۲۹۱)

محبت شیوع قبیح نسبت به فرد مؤمن را دارد، استماع حرام است (خمینی، ۴۴۶/۱).

پاسـخ این کلام این اسـت که این اسـتدلال درحقیقت خروج از محل کلام اسـت؛ زیرا همان طور که قبلاً بیان شد، محل نزاعِ بیان حکمِ استماع با قطع‌نظر از عناوین دیگر است و اینکه حکمی برای رضایت به عمل غیبت ثابت شود، ارتباطی به حرمت استماع ندارد (همو، ۴۴۸/۱؛ سبحانی تبریزی، ۶۲۸).

افزون بر اینکه این دلیل اخص از مدعاسـت؛ زیرا باتوجه‌به اینکه رضـا و نبودن رضـا امری درونی اسـت، موارد زیادی وجود دارد که مسـتمع راضـی به عملِ غیبت‌کننده نیسـت، پس دلیل اخص از مدعاسـت (شـهیدی تبریزی، ۹۳/۱). همین دو جواب راجع به استدلال به آیه نیز وجود دارد.

۳. ادله‌ای که بر حرمت اعانه بر اثم دلالت دارد (مائده: ۲)؛ به این تقریب که اگر مستمع نمی‌بود، اصلاً غیبتی محقق نمی‌شـد؛ پس باتوجه‌به اینکه بدون حضـورِ مسـتمع، غیبت محقق نمی‌شـود پس او غیبت‌کننده را در تحقق غیبت کمک کرده است و اعانه بر اثم بر عمل او صادق است (کاشف الغطاء نجفی، کشف الغطاء، ۴۰/۶؛ شهیدی تبریزی، ۹۳/۱؛ مکارم شیرازی، ۲۹۲).

باتوجه‌به اینکه جمعی از محققان حرمت اعانه بر اثم را قبول ندارند و قائل‌اند به اینکه آنچه که در ادلۀ موضـــوع حرمـت قرار گرفتـه، تعـاون بر اثم اسـت (ایروانی، ۱۵/۱)، این نکته تذکردادنی اسـت که حتی اگر تعاون بر اثم را موضوعِ حرمت بدانیم، باز هم بر محل بحث منطبق است؛ زیرا تعاون به‌معنای اشتراک در به‌وجودآوردن عمل است و غیبت‌کننده و مستمع باتوجه‌به توقف تحقق غیبت بر وجود مستمع، هر دو با هم غیبت را به وجود می‌آورند.

جواب این اسـتدلال دقیقاً همان دو جوابی اسـت که در ارتباط با استدلال قبل بیان شد. افزون بر این در مواردی که مسـتمعِ متعددی وجود دارد بر اسـتماع یک نفر اعانه بر اثم صـادق نیسـت؛ زیرا اگر او گوش نمی‌داد باز هم اثم محقق می‌شد (روحانی، فقه الصادق، ۳۸۹/۱۴).

۴. ادله‌ای که بر حرمت اعانه بر ظلم دلالت دارد.[۱] بعضی به این جهت که اعانه بر اثم را حرام نمی‌دانند، به این دلیـل تمسـک کرده و گفتـه‌انـد: در محل بحث حتی اگر اعانه بر اثم را حرام ندانیم (به این جهت که موضـــوع ادلۀ حرمت را تعاون بر اثم می‌دانیم)، اعانه بر ظلم صـادق اسـت و اعانه بر ظلم حرام اسـت (شـهیدی پور، ۹۶/۹/۸، جلسۀ ۵ محرمات).

پاسـخ از این دلیل به نظر نگارنده این اسـت که؛ اولاً در بسـیاری از موارد ازآنجاکه مسـتمع منحصر به یک فرد نیسـت یا حتی در یک مجلس اتفاق نمی‌افتد، بلکه در سـایت‌ها و فضـاهای مجازی منتشـر می‌شـود و حتی اگر شـخصـی استماع نکند، غیبت کننده گناه و ظلمِ خود را مرتکب شده است، اعانت صدق نمی‌کند؛ ثانیاً بر فرض که مسـتمع منحصـر به یک شـخص و در یک مجلس باشـد، ایجاد موضوعِ ظلم که اعانت بر ظلم نیست؛ به‌طور مثال

---

۱. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ‌الْحَسَـنِ‌بْنِ أَحْمَدَبْنِ‌الْوَلِيدِ رَضِـيَ‌اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ‌الْحَسَـنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ‌بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِنَانٍ عَنْ طَلْحَةَبْنِ‌زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِبْنِ‌مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ(ع) قَالَ كَانَ عَلِيٌّ(ع) يَقُولُ الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعِينُ عَلَيْهِ وَ الرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٌ. (ابن‌بابویه، خصال، ۱۰۷/۱).

فرزنـدی می‌داند که اگر نزد پدر برود، پدر از روی ظلم او را کتک خواهد زد؛ رفتن او نزد پدر اگرچه ایجاد موضـــوع ظلم است، اعانت بر ظلم به‌شمار نمی‌رود. همچنین باید توجه داشت که وجه استدلال‌نکردن محقق معاصر مذکور به ادلۀ حرمت تعاون بر اثم نیز معلوم نیست.

۵. ادله‌ای که بر وجوب رد غیبت دلالت دارد (برقی، ۱۰۳/۱؛ ابن‌بابویه، امالی، ۴۳۰).

بعضی گفته‌اند: باتوجه‌به اینکه در ادلۀ وجوب رد نسبت به کسی که غیبت را رد نمی‌کند عقاب‌های متعددی ذکر شـده، پس معلوم می شود مستمع غیبت عقاب می‌شود؛ زیرا کسی که رد نمی‌کند، غیبت را قطعاً شنیده است (نجفی تبریزی، ۱۵۸؛ مکارم شیرازی، ۲۹۳؛ سبحانی تبریزی، ۶۲۸).

پاسـخ این استدلال معلوم است؛ زیرا موضوع عقاب‌های مختلف در این ادله، نبود رد است؛ یعنی نبود رد حرام اسـت و نبود رد غیر از اسـتماع اسـت؛ با این توضیح که وقتی نبود رد حرام می‌شود به این معنا نیست که استماع نیز حرام اسـت؛ زیرا اولاً این دو باهم ملازمه‌ای ندارند و ممکن است شخص بدون استماع از غیبت شخصی نسبت به دیگری مطلع شود و ثانیاً بر فرض که ملازمه داشته باشند، قبلاً نیز توضیح داده شد که متلازمین فی‌الوجود متلازم در حکم نیسـتند، پس این ادله اصـلاً از جهت اسـتماع در مقام بیان نیست (شهیدی تبریزی، ۹۳/۱؛ خمینی، ۴۴۹/۱؛ روحانی، فقه الصـادق، ۳۸۹/۱۴) و حتی بعضـی از بزرگان از این ادله، جواز اسـتماع به‌سبب رد را برداشت کرده‌اند (آل کاشف الغطاء، احکام المتاجر، ۱۸۶؛ خوئی، مصباح الفقاهه، ۳۵۹/۱).

۶. ادلـه‌ای کـه بر وجوب دفع منکر دلالـت دارد (خمینی، ۲۰۲/۱)؛ بـه این بیان که همان طور که نهی‌از منکر واجب اسـت، دفع منکر نیز واجب اسـت؛ زیرا قطع داریم که شـارع مقدس به اصـل وجود منکر در جامعه رضایت ندارد پس استماع غیبت حرام است تا اینکه اصلاً غیبت محقق نشود (سبحانی تبریزی، ۶۲۸).

جواب از این مطلب این اسـت که دلیلی بر وجوب دفع منکر وجود ندارد و اگر قائل به وجوب دفع منکر باشیم، تأسیس فقه جدید لازم می‌آید (اشرفی شاهرودی، سایت مدرسۀ فقاهت).

افزون بر این به نظر نگارنده بر فرض که دفع منکر وجوب داشـته باشد، عنوان مستقلی است که موضوع وجوب قرار گرفته و ارتباطی با حرمت اســتماع غیبت ندارد؛ زیرا ممکن اســت دفع منکر به جلوگیری از بیان غیبت محقق شود نه ترک استماع و در بعضی موارد نیز به‌سبب تعدد مستمع به صرف ترک استماع شخص، دفع منکر صورت نمی پذیرد.

۷. ادله‌ای که بر حرمت کشف ستر و اذاعۀ سرّ مؤمن دلالت دارد.[۱]

بعضـی از بزرگان و محققان معاصر، تنها دلیلی که دلالت آن بر حرمت استماع غیبت را پذیرفته‌اند، همین دلیل اسـت و وجه دلالت آن را این‌طور توضـیح داده‌اند که نکتۀ حرمت غیبت، فاش‌شـدن و اذاعۀ سرّ مؤمن است؛ یعنی

---

۱ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ‌مُوسَـی‌بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ‌بْنُ‌جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَبْنِ‌مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَـنِ‌بْنِ‌مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِاللَّهِ‌بْنِ‌سِـنَانٍ عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ قَالَ لَهُ (عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ) قَالَ نَعَمْ قُلْتُ يَعْنِي سُفْلَيْهِ قَالَ لَيْسَ هُوَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا هُوَ إِذَاعَةُ سِرِّهِ (ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۲۵۵).

فاش‌شدن سرّ مؤمن نزد مستمع، نزد شارع مبغوض است و شخص با استماعِ غیبت در ایجاد این فعل مبغوض شریکِ غیبت‌کننده است؛ چراکه اگر مستمع غیبت نمی‌بود، اذاعۀ سرّ مؤمن نسبت به او محقق نمی‌شد و متفاهم عرفی این است که مستمع در تحقق این عنوانِ مبغوضِ مولا با غیبت‌کننده شریک است (خمینی، ۴۴۴/۱؛ شهیدی پور، ۹۶/۹/۸، جلسۀ ۵ محرمات).

بله، استماع قول حرام نظیر کذب، حرام نیست. نگاه‌کردن فعلِ حرام نظیر رقصِ حرام حرمتی ندارد؛ چراکه ملازمه‌ای بین حرمت فعل و حرمت استماع و نظر به آن فعل نیست، اما در مقام، نکتۀ عرفیه وجود دارد به اینکه ملاک حرمت غیبت، اذاعۀ سرّ مؤمن است و مستمع با استماعش نزد عرف شریک در تحقّق این عنوان مبغوض است.

در روایت معتبره داریم که: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ فَلَا يَجْلِسْ مَجْلِساً يُنْتَقَصُ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُعَابُ فِيهِ مُؤْمِن» (کلینی، ۳۷۷/۲)؛ «کسی که ایمان به خدا دارد نباید در مجلسی بنشیند که علیه امام مسلمان غیبت می‌شود یا یک مؤمنی ذکر عیبش می‌شود». متفاهم عرفی این است که ننشین تا نشنوی. بله، ممکن است نفس نشستن نیز حرام باشد اما ملازمۀ عرفیه دارد که شنیدن هم جایز نیست (شهیدی پور، ۹۶/۹/۸، جلسۀ ۵ محرمات).

اشکال این بیان این است که بسیاری از اوقات تحقق عنوان حرام بر عمل شخص دیگری غیر از فاعل آن متوقف است؛ ولی چون عرفاً عمل فقط به شخص فاعل نسبت داده می‌شود، حرمتی که در ادله آمده نیز فقط بر همان شخص حمل‌شدنی است؛ برای مثال حتی ضرب و امثال آن تا زمانی که مضروب نباشد محقق نمی‌شود، ولی نمی‌توان حرمت را به مضروب نسبت داد.

در محل بحث نیز تحقق اذاعۀ سرّ مؤمن و افشای سرّ او بر شنیدن مستمع متوقف است؛ ولی عرفاً اذاعه و افشا به گوینده نسبت داده می‌شود، لذا حرمت بر عمل او بار می‌شود (تبریزی، ۲۱۰/۱).

بعضی از معاصران در مقام دفاع از استدلال مذکور گفته‌اند: اذاعه به‌معنای مصدری منتسب به متکلم است؛ ولی اذاعه به‌معنای اسم مصدری منتسب به متکلّم و مستمع است و آنچه که موضوع حرمت است، اذاعه به‌معنای اسم مصدری است (سبحانی تبریزی، ۶۲۷).

به نظر نگارنده، اثبات حرمت اذاعه به‌معنای اسم مصدری بسیار مشکل و خلافِ فهم عرفی از روایات این باب است؛ زیرا از جهت عرفی اگر به سرّ گوش دهیم، بعداً نمی‌گوییم که من سرّی را فاش کردم، حتی نمی‌گوییم من به همراه آن متکلم سرّی را فاش کردیم، بلکه می‌گوییم فلانی برای من سرّی را فاش کرد و من گوش دادم.

در خصوص استناد به نهی از جلوس در مجلس غیبت که گفته شده عرف، نهی را به‌سبب جلوگیری از افشا سرّ می‌داند، این مطلب چه شاهدی دارد؟ ظاهر حدیث این است که خود حضور در چنین مجلسی منهی‌عنه است و ممکن است وجه آن، جلوگیری از رونق این مجالس یا تحذیر از عقوبتی که خوف آن نسبت به چنین مجالسی می رود باشد، چه افشای سرّی بشود چه نشود. لذا اگر ما از عیب مؤمنی آگاه باشیم و افشای سرّ نسبت به ما منتفی

باشد، آیا این حدیثِ دیگر دال بر حرمت حضور ما در چنین مجلسی نخواهد بود؟!

ممکن است کسی به این وجه (استدلال به ادلهٔ حرمت اذاعه و افشای سرّ مؤمن) اشکالی که در استدلال به اعانه گفته شد را نیز وارد سازد؛ یعنی می‌توان گفت: چنانچه مستمع منحصر در یک نفر نباشد، اذاعهٔ سّر مؤمن متوقف بر استماع شخصی خاص نیست تا بتوان حرمت را در حق او اثبات کرد، اما دقت‌نظر نشان می‌دهد که این کلام تام نیست؛ زیرا اذاعهٔ سرّ غیر از ظلم است. در فرض ظلم اگر مستمع منحصر نباشد، چه زید غیبت از عمرو را بشنود و چه نشنود، ظلمی در حق عمرو محقق شده است، اما در بحث اذاعه اگر زید مستمع غیبت از عمرو نباشد، اگرچه مستمعان هم متعدد باشند، اذاعهٔ سرّ نسبت به دیگران صادق است؛ نسبت به زید صادق نیست. به‌تعبیر دیگر در صدق اذاعهٔ سرّ، هر شخصی به‌تنهایی موضوعیت دارد.

### ٤. ٢. دلیل عقلی

بعضی برای اثبات حرمت استماع این‌چنین گفته‌اند: «اگر استماع غیبت جائز باشد، لازمه‌اش آن است که ادلهٔ حرمت غیبت هدم شود و این همه روایات که منع از غیبت‌کردن بلامصداق یا قلیل‌المصداق باشد، چراکه اگر برای شنونده شنیدن غیبت جائز باشد و رد واجب نباشد، غیبت حرامی که از آن نهی شده به‌راحتی تحقق پیدا می‌کند» (اشرفی شاهرودی، سایت مدرسهٔ فقاهت).

پاسخ نگارنده از این دلیل این است که ملازمه‌ای میان حرمت‌نداشتن استماع غیبت و هدم ادلهٔ حرمت غیبت وجود ندارد؛ زیرا همان طور که گفتیم حرمت‌نداشتنِ استماع بماهواستماع محل کلام است و اشکالی ندارد که شارع مقدس غیبت را حرام بداند ولی صرفاً استماع را حرام نداند و درعین‌حال رد غیبت، نهی از منکر، نارضایتی به عمل غیبت‌کننده و مسائل دیگر را حرام اعلام کند، پس صرف حرمت‌نداشتن استماع غیبت سبب هدم ادلهٔ غیبت نمی‌شود.

### ٤. ٣. اجماع

دلیل دیگر از ادلهٔ قائلان به حرمت، اجماع (صاحب‌جواهر، ۷۱/۲۲؛ انصاری، ۳۵۹/۱؛ میرزای شیرازی، ۱۱۸/۱؛ قزوینی، ۲۸۵/۲؛ آل کاشف الغطاء، احکام المتاجر، ۱۸٦؛ سبزواری، ۱۲۸/۱٦؛ خمینی، ٤٤۱/۱)، بلکه اتفاق فریقین (خوئی، مصباح الفقاهه، ۳۵۷/۱) است. بر اساس یافته‌های نگارنده اولین کسی که برای اثبات حرمت استماع به اجماع تمسک کرده، مجلسی اول است. ایشان در کتاب روضة المتقین در ذیل عبارت حدیث نبوی «ونهی عن الغیبة و الاستماع الیها»، فرموده: هما حرامان اتفاقاً؛ غیبت و استماع آن به‌اتفاق علما حرام است (۳٤۲/۹).

آنچه مهم است این است که چطور در مسئله‌ای که جز معدود از قدما که قبلاً بیان شد سخنی از آن به میان نیاورده‌اند، می‌توان ادعای اجماع کرد.

بر این اساس معلوم می‌شود در محل کلام مجالی برای تمسک به اجماع (بر فرض حجیت آن) نیست. البته

سـیدجواد عاملی ذکرنکردن حرمتِ اسـتماع غیبت در کتب اصـحاب را به‌سـبب وضـوح و ظهور آن دانسـته اسـت (حسـینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۲۱۹/۱۲)، ولی به‌نظر نگارنده ادعایی بی‌دلیل اسـت؛ چراکه علمای متقدم مسائل بسیار بدیهی‌تر از این حکم مانند حرمت دروغ و غیبت و... را در کتبشان ذکر کرده‌اند (ابن‌براج، ٣٤٤/١؛ ابن‌ادریس، السرائر، ٢١٥/٢) پس بداهت، دلیلِ بر ذکرنکردن نمی‌شود.

افزون بر این در ادامه، اشـارهٔ به حرمت اسـتماع را به محقق کرکی در جامع المقاصـد و شـهید ثانی در الروضة البهیة نسبت داده است (حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۲۱۹/۱۲)، درحالی‌که در کتب ایشان هیچ اشاره‌ای نسبت به حرمت استماع حتی در موارد استثنا وجود ندارد (محقق کرکی، ٢٧/٤؛ شهید ثانی، الروضة البهیة، ٢١٤/٣).

**٤. ٤. استدلال بر اساس فلسفهٔ فقه و اخلاق**

ازجمله اسـتدلال‌هایی که در محل بحث می‌توان برای اثبات حرمت استماع بدان استناد کرد، گرچه که در کلام محققان استناد نشده است، استنباط حکمِ استماع غیبت بر اساس فلسفهٔ تشریعِ حکم غیبت از زاویهٔ نگاه اخلاقی به این مسئله است.

تقریبی که برای این اسـتدلال می‌توان بیان کرد این اسـت که فلسـفهٔ تشـریع حکم غیبت از دیدگاه شارع مقدس حفظ حرمت و آبروی مؤمن و افشـانکردن سـرّ او نزد دیگران است و این غرض مهم سبب می‌شود که استماع غیبت نیز وجوب اجتناب داشـته باشد؛ زیرا اگر مستمعی نباشد، غیبتی محقق نخواهد شد و استماع غیبت از نگاه اخلاقی از این جهت که سبب تشویق و ترغیب غیبت‌کننده به این عمل می‌شود، عملی مذموم و ناپسند خواهد بود.

آنچه که در این نوع اسـتدلال‌ها مستدلّ باید توجه کند این است که اثبات فلسفهٔ تشریع احکام و سمت‌وسودادن به احکام فقهی به‌واسـطهٔ مسـائل اخلاقی ازجمله مسـائلی اسـت که اثبات آن مشکل و نیازمند اقامهٔ قرائن و شواهد مفید قطع یا اطمینان اسـت و اگر برای کسـی از طریق تجمیع شواهد و قرائن و تراکم ظنون، قطع یا اطمینان به حکم حاصل شد، برای او حجت خواهد بود.

## ۵. ادلهٔ جواز استماع غیبت

**۵. ۱. اصل برائت**

باتوجه‌به اشـکالاتی که بر تمام ادلهٔ حرمت اسـتماع غیبت بیان شـد، معلوم می‌شود که دلیلی بر حرمت استماع غیبت وجود ندارد؛ لذا باتوجه‌به شـکی که در اصـل حرمت این عمل وجود دارد، اصـل برائت بدون هیچ شـبهه‌ای جاری می‌شود که نتیجهٔ آن جواز استماع غیبت است.

**۵. ۲. دلیل عقلی**

به نظر می‌رسـد برای اثبات جواز اسـتماع غیبت می‌توان به بیانی عقلی نیز تمسک کرد و آن این است که همواره تکالیف زمانی برای افراد به فعلیت می‌رسد که موضوع آن محقق باشد و طبعاً تکلیف به حرمتِ استماع غیبت زمانی

محقق می‌شـود که غیبت محقق شود و وقتی غیبت محقق شد، وجهی برای جعل حرمت استماع برای شنونده وجود ندارد؛ زیرا استماع غیبت محقق شده و جعل حرمت لغو است.

به دیگر سـخن، قبل از تحقق غیبت قطعاً اسـتماع، حرمت ندارد و بعد از تحقق آن کار از کار گذشـته و حرمتِ اسـتماع وجهی ندارد. ممکن اسـت کسـی بگوید وقتی غیبت محقق شـد، اسـتماع ادامهٔ آن حرمت دارد. پاسخ این است که معیار در صدق غیبت، هتک ستر مستور و اذاعهٔ سرّ مؤمن (نجفی تبریزی، ١٥١؛ انصاری، ٣٣٢/١؛ تبریزی، ٣٧٧/١؛ روحانی، منهاج الفقاهة، ٢٦/٢؛ خرازی، ٤٢٧/٦) است و وقتی غیبت محقق شد، هتک ستر محقق شده و ادامه نقشـی در تحقق غیبت ندارد؛ لذا وقتی که شـخص مثلاً دربارهٔ بُخلِ شـخصـی توضـیح می‌دهد، قبل از اینکه شـخص متوجه عیب شخص مدّنظر شود، غیبت محقق نشده و وقتی که متوجه شد که او بخیل است، غیبت محقق شـده اسـت و ادامهٔ صـحبت‌ها و توضـیحات شخص، هتک ستر و غیبت جدیدی نیست تا شنیدن آن حرمت داشته باشد، بلکه توضیحات مطلبی است که مستمع به آن علم دارد؛ لذا نه گفتنش و نه شنیدنش حرمت ندارد.

اشـکال دیگر این اسـت که در موارد علم شـخص به مشـرف‌بودن گوینده به غیبت، موضوع محقق شده است و اسـتماع، غیبت دارد. پاسـخ این اسـت که باتوجه‌به اینکه در این مورد نیز علم به فعلیت غیبت تعلّق نگرفته، بلکه به مشـرفیت غیبت تعلق گرفته اسـت، باز هم حکم فعلی نمی‌شـود؛ مثل موردی که شخص علم دارد به اینکه در آینده مسـتطیع خواهد شد؛ طبعاً از همان زمانی که مستطیع شود حکم وجوب حج به فعلیت می‌رسد. در محل بحث نیز این‌چنین است؛ یعنی هرچند که شخص علم دارد که گوینده در شُرف غیبت‌کردن است، به‌دلیل تحقق‌نیافتن غیبت، امکان فعلیت حکم حرمت استماع وجود ندارد.

البته مطلب درخورِ توجه این است که اگر ما ملاک حرمت غیبت را مبغوضیت هتک مؤمن و اذاعهٔ سرّ او بدانیم، دیگر این دلیل عقلی صحیح و استدلال‌پذیر نیست؛ به‌دلیل اینکه به‌محض اطلاع از اشراف شخص به غیبت تکلیف فعلی شـده و باید از غیبت‌کردن او و جلوگیری کرد؛ زیرا فرض این اسـت که بر اسـاس ادله به این نتیجه رسـیده‌ایم که نفس وقوع هتک و اذاعه، مبغوضِ شارع است و صدور از آن از شخص موضوعیت ندارد (خمینی، ٤٩٧/١).

## ٥. ٣. روایات حکایت استماع غیبت توسط معصومان(ع)

برخی در این مقام به روایاتی که حاکی از اسـتماع غیبت توسـط بعضـی معصـومان(ع) اسـت، تمسـک کرده و خواسـته‌اند جواز اسـتماع را اثبات کنند؛[1] ولی تمسـک به این روایات باتوجه‌به آنچه که در علم اصول در مسئلهٔ فعل

١. قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُوالْحَسَنِ أَحْمَدُبْنُ مُحَمَّدٍ الْجَرْجَرَائِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُبْنُ عُبْدُوسٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ عَبْدِاللَّهِبْنِ سُلَيْمَانَ الْحَضْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ إِسْمَاعِيلَ الْأَحْمَسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُحَارِبِيُّ عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى عَنِ الْحَكَمِبْنِ عُتَيْبَةَ عَنِ ابْنِ أَبِي الدَّرْدَاءِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: نَالَ رَجُلٌ مِنْ عِرْضِ رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّص فَرَدَّ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ عَلَيْهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) مَنْ رَدَّ عَنْ عِرْضِ أَخِيهِ كَانَ لَهُ حِجَاباً مِنَ النَّارِ (مفید، الامالی، ٣٣٧)؛ ابی‌الدرداء از پدرش نقل می‌کند که شـخصـی در مقابل پیامبر اکرم(ص) نسـبت به دیگری بدگویی کرد و شـخصـی از کسـانی که آنجا بود، غیبت را از شـخص غائب رد کرد، پس پیامبر اکرم(ص) فرمودند: هرکس از آبروی برادر مؤمنش دفاع کند، حجاب و مانعی برای او از آتش جهنم خواهد بود.
وَ قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ(ع) إِلَى رَجُلٍ يَغْتَابُ رَجُلًا عِنْدَ الْحَسَنِ ابْنِهِ(ع) فَقَالَ يَا بُنَيَّ نَزِّهْ سَمْعَكَ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَإِنَّهُ نَظَرَ إِلَى أَخْبَثِ مَا فِي وِعَائِهِ فَأَفْرَغَهُ فِي وِعَائِكَ (همو، الاختصاص، ٢٢٥)؛ نگاه کرد امیرالمؤمنین(ع) به شخصی که نزد فرزندش حسن(ع) از شخصی غیبت می‌کرد، پس حضرت به فرزندش فرمود: ای فرزندم! گوشت را از مثل

معصوم و مقدار دلالت آن ثابت شده است مشکل است (اشکنانی، ۳۳۰؛ مظفر، ٦٢/٢). نتیجه این می‌شود که روایات مذکور بر فرض صحت سند درنهایت دال بر جواز استماع آن غیبتِ خاص برای ایشان است و نمی‌توان از آن حکم کلی را برداشت کرد؛ زیرا ممکن است در آن مقام یکی از مسوغات غیبت وجود داشته و ما از آن مطلع نیستیم؛ به‌دلیل اینکه همان طور که گفتیم مسوغات همان گونه که غیبت‌کردن را جایز می‌کند، سبب جوازِ استماع آن نیز می‌شود.

### ٥. ٤. اصل صحت

برخی نیز جواز استماع غیبت را باتوجه‌به اجرای اصل صحت در فعل مسلِم حتی بنا بر قول کسانی که دلالت ادله بر حرمت گوش‌سپاری به غیبت را قبول کردند، اثبات کرده‌اند؛ مشهور فقها قبول دارند که گوش‌کردن به غیبتی حرام است که گفتن آن برای گوینده نیز حرام باشد؛ زیرا در موارد متعدد ذکرشده در کتب فقهی، غیبت‌کردن جایز است (ایروانی، ۳۷/۱؛ سبزواری، ۱۲۸/۱٦).

بر این اساس، زمانی که شخصی شروع به غیبت‌کردن از دیگری می‌کند بنا بر جریان اصل صحت در عمل او، مستمع باید غیبت او را بر موارد جواز حمل کند؛ مثلاً ممکن است غیبت‌شونده متجاهر به فسق بوده و وقتی بر اساس این اصل غیبت‌کردن برای او جایز باشد، طبعاً برای شنونده نیز جایز خواهد بود.

ممکن است کسی اشکال کند که جریان اصل صحت در حق غیبت‌کننده منافات با حق غیبت‌شونده دارد؛ به‌سبب اینکه غیبت‌کننده را از گناه غیبت تبرئه کنیم، حق نداریم به غیبت‌شونده نسبت تجاهر به فسق دهیم.

پاسخ اشکال این است که جریان اصل صحت در حق غیبت‌کننده به‌معنای متجاهرِ واقعی‌بودن غیبت‌شونده نیست، بلکه به‌معنای تجاهر به فسق او در دیدگاه غیبت‌کننده است؛ لذا همان طور که در حق غیبت‌کننده اصل صحت جاری می‌شود، درحق غیبت‌شونده نیز اصل صحت جاری شده و جریان این دو اصل با هم منافات ندارد (اشرفی شاهرودی، سایت مدرسهٔ فقاهت).

به‌نظر نگارنده پاسخ این استدلال این است که در بعضی از موارد اصل صحت جاری نمی‌شود؛ مانند مواردی که شخص بنا بر قرائن موجود در کلام غیبت‌کننده و دیگر قرائن علم دارد به اینکه غیبت‌کننده معتقد به وجود مسوغات نیست و درعین‌حال غیبت می‌کند؛ زیرا موضوع اصل صحت شک است و نیز ما به‌دنبال اثبات نبود حرمت استماع غیبت در موارد حرمت بیان غیبت بودیم، نه نبود حرمت استماع در موارد جواز غیبت.

بعضی نیز حتی جریان اصل صحت در مقام را بر اساس اصل اولیهٔ حرمتِ عِرض مؤمنان تا زمانی که قطع به جواز پیدا شود، مشکل دانسته‌اند (شهید ثانی، رسائل، ۳۰۲؛ آل کاشف الغطاء، وجیزة الاحکام، ۱۳/۲).

---

این گفتارها پاکیزه نگاه‌دار؛ زیرا او نظر کرد به پلیدترین چیزی که در ظرفش بود و آن را در ظرف تو خالی کرد.

## نتیجه‌گیری

نتیجهٔ پژوهش این است که برای اثبات حرمت گوش‌سپاری به غیبت به اجماع و ادلهٔ نقلی و عقلی تمسک شده است، ولی دلیل‌بودن هیچ‌یک از این موارد در محل بحث بنا بر اشکالات فراوان واردشده بر آن‌ها، ثابت نیست و ازجهت دیگر باتوجه‌به اینکه موارد شک در حرمت مجرای اصل برائت است، جواز استماع غیبت ثابت می‌شود. البته اینکه قبل از تحقق غیبت، استماع، حرمت ندارد و بعد از تحقق آن حرمتِ استماع لغو است، می‌تواند به‌عنوان دلیلی عقلی بر امکان‌نداشتن حرمت استماع غیبت مطرح شود.

بعضی برای اثبات جواز غیبت به روایاتی که شنیدن برخی معصومان(ع) نسبت به غیبت را حکایت می‌کند، تمسک کرده‌اند؛ ولی ازآنجایی‌که در علم اصول ثابت است که فعل معصوم(ع) اجمال دارد، تمسک به این روایات محل مناقشه قرار می‌گیرد. افزون بر این بنا بر وجود بعضی مسوغات برای غیبت و جریان اصل صحت در گفتار گوینده و ملازمهٔ میان جواز غیبت و استماع آن، می‌توان جواز استماع غیبت‌های صادره از اشخاص را اثبات کرد که البته این استدلال نیز با اشکالات جدی مواجه است.

## منابع


قرآن کریم

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین، کفایة الاصول، قم: آل‌البیت(ع)، ۱٤۰۹ق.

آل کاشف الغطاء، محمدحسین، سؤال و جواب، نجف: مؤسسهٔ کاشف الغطاء الذخائر، بی‌تا.

ـــــــــــــــــ، وجیزة الأحکام، چاپ‌دوم، نجف: مؤسسهٔ کاشف الغطاء الذخائر، ۱۳۶۶ق.

آل کاشف الغطاء، مهدی، أحکام المتاجر المحرمة، مؤسسهٔ کاشف الغطاء، نجف: موسسهٔ کاشف الغطاء الذخائر، ۱۴۲۳ق.

ابن‌ادریس، محمدبن‌احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ‌دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، الخصال، به‌تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم: جامعهٔ مدرسین، ۱۳۶۲.

ـــــــــــــــــ، الامالی، چاپ‌ششم، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.

ـــــــــــــــــ، معانی الاخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

ـــــــــــــــــ، کتاب من لایحضره الفقیه، چاپ‌دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

ابن‌براج، عبدالعزیزبن‌نحریر، المهذب، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ق.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، لسان العرب، چاپ‌سوم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

ابوالصلاح حلبی، تقی‌بن‌نجم، الکافی فی الفقه، اصفهان: کتابخانهٔ عمومی امام امیرالمؤمنین(ع)، ۱٤۰۳ق.

ابوحبیب، سعدی، القاموس الفقهی لغة و اصطلاحا، چاپ‌دوم، دمشق: دارالفکر، ۱٤۰۸ق.

اراکی، محمدعلی، المکاسب المحرمة، قم: مؤسسهٔ در راه حق، ۱٤۱۳ق.

اشرفی شاهرودی، مصطفی، تقریرات درس خارج استاد آیت‌الله اشرفی شاهرودی، مدرسهٔ فقاهت، به‌آدرس *https://www.e shia.ir/Feqh/Archive/Ashrafi/Feqh/94*، دسترسی در بهمن ۱۳۹۸.

اشکنانی، محمدحسین، دروس فی اصول الفقه، قم: انوارالهدی، ۱۳۸۰.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین، کتاب المکاسب، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۱ق.

________________، مطارح الانظار، مقرر: کلانتر، ابوالقاسم‌بن‌محمدعلی، چاپ‌دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۸۳.

اهوازی، حسین‌بن‌سعید، الزهد، به‌تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی، چاپ‌دوم، قم: علمی، ۱۴۰۲ق.

ایروانی، علی، حاشیة المکاسب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.

بحرانی، یوسف‌بن‌احمد، الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٠٥ق.

برقی، احمدبن‌محمد، المحاسن، چاپ‌دوم، قم: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱ق.

بیهقی، احمدبن‌حسین، السنن الکبری، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.

تبریزی، جواد، إرشاد الطالب إلی التعلیق علی المکاسب، چاپ‌سوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۶ق.

جوهری، اسماعیل‌بن‌حماد، تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.

حرعاملی، محمدبن‌حسن، وسائل الشیعة، قم: آل‌البیت(ع)، ١٤٠٩ق.

حسینی عاملی، محمدجوادبن‌محمد، مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ق.

حلی، یحیی‌بن‌سعید، الجامع للشرائع، قم: مؤسسهٔ سیدالشهداء العلمیة، ١٤٠٥ق.

خرازی، محسن، البحوث الهامة فی المکاسب المحرمة، قم: مؤسسهٔ در راه حق، ١٤٢٣ق.

خمینی، روح‌الله، المکاسب المحرمة، قم: تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲.

خوئی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهة، محمدعلی توحیدی، قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.

________________، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، چاپ‌پنجم، قم: مرکز نشر الثقافة الاسلامیه، ۱۳۷۲.

ربانی بیرجندی، محمدحسن، سبک شناسی دانش رجال الحدیث، قم: مرکز فقهی ائمهٔ اطهار(ع)، ۱۳۸۵.

روحانی، صادق، فقه الصادق علیه السلام، قم: دارالکتاب مدرسهٔ امام صادق(ع)، ١٤١٢ق.

________________، منهاج الفقاهة، چاپ‌پنجم، قم: انوارالهدی، ۱۴۲۹ق.

سبحانی تبریزی، جعفر، المواهب فی تحریر أحکام المکاسب، قم: مؤسسهٔ امام صادق(ع)، ۱۴۲۴ق.

سبزواری، عبدالاعلی، مهذب الأحکام، چاپ‌چهارم، قم: المنار، ١٤١٣ق.

سیستانی، علی، استفتاء از دفتر معظم له، پایگاه اطلاع رسانی دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی، ۹۶/۹/۳۰، به‌آدرس *https://hedayatgar.ir/fa/news/1835*، دسترسی در اسفند ۱۳۹۸.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی، رسائل، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.

________________، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، قم: کتاب‌فروشی داوری، ۱٤۱۰ق.

________________، کشف الريبة، چاپ‌سوم، بیروت: دارالمرتضوی، ۱۳۹۰ق.

________________، مسالک الأفهام إلی تنقيح شرائع الإسلام، قم: المعارف الإسلامية، ۱٤۱۳ق.

شهیدی پور، محمدتقی، تقریرات درس استاد شهیدی، مدرسۀ فقهی امام محمد باقر علیه السلام، ۱۳۹۶/۹/۱۱، به‌آدرس https://fa.mfeb.ir/feqh2shahi دسترسی در بهمن ۱۳۹۸.

شهیدی تبریزی، میرفتاح، هداية الطالب إلی أسرار المكاسب، تبریز: چاپخانۀ اطلاعات، ۱۳۷۵ق.

صاحب‌بن‌عباد، اسماعیل‌بن‌عباد، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ‌هفتم، بیروت: دارالإحياءالتراث‌العربی، ۱۴۰۴ق.

صدر، محمد، ماوراء الفقه، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۲۰ق.

صدر، محمدباقر، بحوث فی علم الاصول، به‌تقریر: محمود هاشمی شاهرودی، چاپ‌سوم، قم: مؤسسۀ دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل‌بیت(ع)، ۱۴۱۳ق.

________________، دروس فی علم الاصول الحلقة الثالثة، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱٤۲۳ق.

طباطبایی قمی، تقی، عمدة المطالب فی التعليق علی المكاسب، قم: کتاب‌فروشی محلاتی، ۱۴۱۳ق.

________________، الدلائل فی شرح منتخب المسائل، قم: کتاب‌فروشی محلاتی، ۱۴۲۳ق.

طباطبائی، محمدبن‌علی، کتاب المناهل، قم: آل‌البیت(ع)، بی‌تا.

طوسی، محمدبن‌حسن، تهذيب الأحكام، چاپ‌چهارم، تهران: دارالکتب‌الإسلامية، ۱٤۰۷ق.

________________، الامالی، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.

عاملی، یاسین عیسی، الاصطلاحات الفقهية فی الرسائل العملية، بیروت: دارالبلاغة، ۱۴۱۳ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف، تحرير الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية، قم: مؤسسۀ امام صادق(ع)، ۱۴۲۰ق.

________________، منتهی المطلب فی تحقيق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۲ق.

غزالی، محمدبن‌محمد، احياء علوم الدين، بیروت: دارالکتاب العربی، بی‌تا.

فتال نیشابوری، محمدبن‌احمد، روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، قم: رضی، ۱۳۷۵.

فیض کاشانی، محمدبن‌شاه‌مرتضی، مفاتيح الشرائع، تهران: مدرسۀ عالی شهید مطهری، ۱۳۹۵.

فیومی، احمدبن‌محمدمقری، بی‌تا، المصباح المنير فی غريب الشرح الكبير للرافعی، قم: دارالرضی، بی‌تا.

قزوینی، علی موسوی، ينابيع الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۴ق.

کاشف الغطاء نجفی، حسن‌بن‌جعفر، أنوار الفقاهة، نجف: مؤسسۀ کاشف الغطاء الذخائر، ۱۴۲۲ق.

________________، کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ق.

کاشف الغطاء، جعفر، شرح الشیخ جعفر علی قواعد العلاّمة ابن المطهر، نجف: مؤسسۀ کاشف الغطاء الذخائر، ۱۴۲۰ق.

کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، چاپ‌چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ١٤٠٧ق.

لاری، عبدالحسین، التعلیقة علی المکاسب، قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۸ق.

مجلسی، محمدتقی‌بن‌مقصودعلی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، چاپ‌دوم، قم: مؤسسۀ فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، چاپ‌دوم، تهران: دارالکتب‌الإسلامیة، ۱۴۰۴ق.

محقق کرکی، علی‌بن‌حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چاپ‌دوم، قم: آل‌البیت(ع)، ١٤١٤ق.

مشکینی، علی، مصطلحات الفقه، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ‌نودوپنجم، تهران: صدرا، ۱۳۹۸.

مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ‌پنجم، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۵.

مفید، محمدبن‌محمد، الإختصاص، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.

ـــــــــــــــــ، الامالی، قم: کنگرۀ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

مکارم شیرازی، ناصر، أنوار الفقاهة کتاب التجارة، قم: مدرسۀ امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، ١٤٢٦ق.

میرزای شیرازی، محمدحسن‌بن‌محمود، حاشیة المکاسب، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.

نجفی تبریزی، محمدحسین، تحلیل الکلام فی فقه الإسلام، تهران: امیر قلم، ١٤١٣ق.

نوری، حسین‌بن‌محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: آل‌البیت(ع)، ۱۴۰۸ق.

ورام، مسعودبن‌عیسی، مجموعۀ ورّام، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

هاشمی شاهرودی، محمود و جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل‌بیت علیهم السلام، قم: مؤسسۀ دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل‌بیت(ع)، ١٤٢٦ق.